

چکسی از مهک دودک می ترسد؟

بچه ها یا پدر و مادرها؟



برایش توضیح دهیم که چرا آتش خطرناک است و چرا نا وقتی که شنا نیاموخته، نباید با امواج دریا دست و پنجه نرم کند.

و اما در باره کودکستان و مهک دودک: ترس کودکان در این مورد، بیشتر اوقات ثمره و نتیجه تلقینات بزرگترهاست. پیش از آنکه کودک را به مهک دودک یا کودکستان بفرستیم چندان در این مورد - و در حضور خود بچه - سخنان دلهره آمیز می گوئیم که کودک می پندارد در آن روز تاریخی، روزی که باید چند ساعتی

واقعیت این است که پدر و مادرها بیشتر می ترسند! کودک - درست به دلیل کودکی اش - اصلاً از چیزی نمی ترسد. ترس را، همچنان که شجاعت را، ما بزرگترها به کودگان می آموزیم. در مواردی کار خوبی هم می کنیم، چرا که کودک هنوز خطرات این جهان را نمی شناسد: نسه گرمای آتش را، نه سیلاب را، به سود اوست که گاهی هم بترسد، اما حتماً باید

دور از پدر و مادرش زندگی کند، حتماً " بلایی به سرش نازل خواهد شد! اما دوری از پدر و مادر، درد و بلا نیست، بلکه شفا است. هر انسانی که این درس را نیاموخته باشد، هرگز بزرگ نخواهد شد. نخستین و مهمترین درسی که مهد کودک و کودکان مای آموزد همین است: تحمل جدایی و دوری از پدر و مادر، بریدن از بزرگترها، و گام گذاشتن در راه بزرگی، روزی که ناف بچه‌تان را بریدند، یادتان می‌آید؟ جدایی از همان روز آغاز شده و باید ادامه یابد، وگرنه بچه شما همیشه " بچه‌نه" باقی خواهد ماند.

در جوامع امروزی، بسیاری از مادران در بیرون از خانه نیز کار می‌کنند. خانواده‌ها هم کوچکتر شده و سایه مبارک مادر بزرگ و عمه و خاله، دیگر سایه‌بان کودکان مانیست. جای تأسف است، اما همین است که هست. جامعه نمی‌تواند از نیروی کار میلیونها زن صرف نذر کند، کودکان را هم نمی‌توان تنها گذاشت، پس مهد کودک، و کودکان، نهادی ضروری و مفید است.

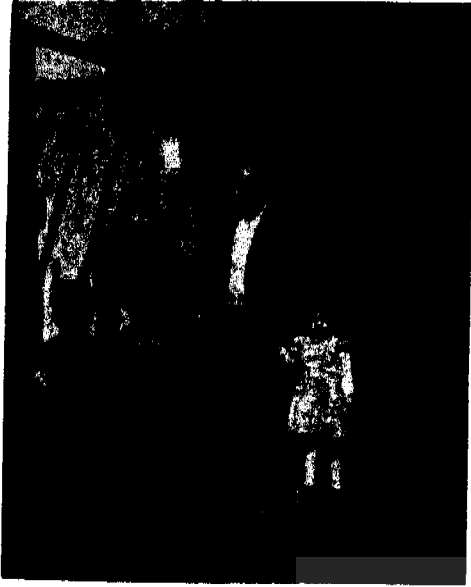
باری، امروز فرزند شما هم برای نخستین بار به مهد کودک می‌رود. در بسیاری از کشورها اگر مادر در بیرون از خانه کار کند، دولت موظف است که بچه‌های او را از دوسالگی به بعد در مهد کودک یا کودکان بپذیرد. خوشختانه در ایران نیز بسیاری از مؤسسات دولتی و بخش خصوصی، در جنب محل کار مادران، مهدهای کودک تأسف‌ساز کرده‌اند و باید هم بکنند. اگر اسم بچه‌تان را در مهد کودک نوشته‌اید، لابد با مقررات آنجا هم کمی آشنا شده‌اید. معمولاً مسئولان مهد کودک توصیه می‌کنند که برای بچه‌تان حتماً یک پیش بند بدوزید، لباسهای



راحت به او ببوشانید، نام خانوادگی‌اش را بر روی هر لباسش بدوزید، دستمال جیبی‌اش را فراموش نکنید، و... حتماً یک کیف کوچولو و یک بسته مداد رنگی هم برایش خریده‌اید. امروز باید خودتان او را به مهد کودک ببرید. نمایشنامه از همان خانه شروع می‌شود:

ربابه کوچولو نمی‌خواهد از عروسک محبوبش جدا بشود، افشین کوچولو، کیسه‌های پرازخرت و پرت دارد که کنجینه کزانه‌های اوست و می‌خواهد آن را هم حتماً به همراه خودش ببرد. مهم نیست، بگذارید فعلاً آن عروسک و این کنجینه را با خودشان ببرند.

بر سر راه مهد کودک، یک بار دیگر، ربابه یا افشین کوچولو را قوت قلب می‌دهید: "حالا



می بینی که چه دوستهای خوبی پیدا می کنی! ...
 خینی بهت خوش میگردد! ... " اما یکی باید
 پیدا بشود که خود شما را قوت قلب دهد! دل
 در سینه تان می تپد. شوخی نیست! این نخستین
 جدایی از فرزند است، و معمولا " دست کم به
 مادر چندان خوش نمی گذرد. سالها بعد، شبی
 که انشاء... دخترتان عروس یا پسران داماد
 خواهد شد، باز هم همین احساس را خواهید
 داشت: آب دیده امان نمی دهد، و اشک رازی
 است بزرگ. مادر نمی داند بختد که بچه اش
 بزرگ شده یا عروس شده، یا بگیرد که فرزندش
 از او دور می شود. به هر حال در حضور بچه تان
 گریه نکنید. مادران راز گریه های پنهانی را
 خوب می دانند.

باری، اکنون به مهد کودک رسیده اید.
 مادران و بچه های دیگر نیز آمده اند. بعضی
 از بچه ها گریه می کنند و دست در دامن مادر
 می آویزند. بعضی دیگر آرام اند یا کنجکاو. دم
 در مهد کودک، معمولا " به شما اجازه نمی دهند
 که مراسم سوزناک وداع با بچه تان را برگزار
 کنید. بچه را از شما می گیرند و به قول بعضی
 از مادرها "می فایند!" و به اتاق دیگری می برند
 که شما نمی بینید. حق با مسئولان مهد کودک
 است و خانم معلم ها. مراسم وداع چیز خوبی
 نیست. این نخستین جدایی هر چه آرام تر
 برگزار شود، به سود کودک و مادر است. بعدها
 خواهید فهمید که عروسک کوچولوی ربایه و کیسه
 گنجینه افشین را هم از آنان گرفته اند و در
 اتاق دیگری گذاشته اند. مقررات اجازه نمی دهد:
 "آوردن هرگونه وسایل و اسباب بازیهای شخصی
 ممنوع است، چون باعث دعوا و اختلاف میان
 بچه ها می شود." از مقررات اطاعت کنید و به
 بچه تان هم بیاموزید که زندگی در جامعه و میان

دیگران به هر حال اصول ومقرراتی دارد. عروسک
 ربایه و گنجینه افشین را هم به هنگام بازگشت
 به خانه به آنها پس خواهند داد.

اکنون شما در راه بازگشت به خانه هستید و
 شاید که اشکهایتان را پاک می کنید. شاید به
 گونه ای احساس گناه می کنید: "چرا بچه ام را در
 این دنیای بیگانه تنها گذاشتم؟ آرام باشید.
 بچه تان باید زندگی با بیگانگان در جهان
 بیگانه را بیاموزد.

اما راستی حالا ربایه و افشین کوچولو در
 مهد کودک چه حالی دارند؟ احتمالا " آن دو
 نیز با دیدن گریه بچه های دیگر، به گریه
 افتاده اند. مهم نیست. گریه هم چهره های دیگر
 از خنده است. وانگهی، گریه کودک ابر بهار
 است؛ می آید و می گذرد. گریه جدایی کودکان
 گاهی پانزده روز یا حتی یک ماه تکرار می شود
 اما سرانجام کودک بادنمای جدید خود خو
 می گیرد و روزی می رسد که اگر او را به مهد کودک
 نبرید گریه می کند!

نخستین درس: هنر زندگی در جامعه...

در مهد کودک یا کودکستان، معمولا" کودکان را به سه گروه تقسیم می‌کنند: بچه‌های خیلی کوچک (۲ تا ۳ سالها) بچه‌های کوچک (۴ تا ۵ سالها) و بچه‌های بزرگ (۶ سالها) بچه‌های هرگروه سرپرستها و معلمهای جداگانه‌ای دارند. ساعت حضور در مهد کودک هم متغیر است نه ثابت. البته به صلاح بچه است که شب زود بخوابد و صبح زود بیدار شود و از همان اول صبح در مهد کودک حاضر باشد. بدین سان او به رعایت نظم و انضباط در زندگی خو می‌گیرد و از همان آغاز صبح در فعالیت های گروهی

در هر حال نباید او را تشویق کنید که مقررات مهد کودک را نقض کند، چون بعدها در مدرسه نیز همین کار را خواهد کرد.

در بسیاری از مهدهای کودک معمولا" به بچه‌ها ناهار می‌دهند. بعد از ناهار بچه‌ها کمی می‌خوابند و باید بخوابند. بعد پدر و مادر باید به سراغ بچه‌هایشان بروند و آنان را به خانه برگردانند. متأسفانه ساعات کار بسیاری از مهدهای کودک با ساعت تعطیل ادارات و مؤسسات خصوصی تطابق ندارد و گاهی پدر یا مادر شخصا نمی‌توانند به سراغ بچه‌شان بروند اگر قرار است در بعضی از روزها شخص دیگری به دنبال فرزند شما برود، از همان روز اول باید او را شخصا" به مسئولان مهد کودک معرفی کنید. در هر حال هر روز یکی را به سراغ بچه‌تان



نفرستید.

مهدهای کودک و کودکستانها، به عنوان

☆ لطفاً" ورق بزنید

بچه‌های مهد کودک شرکت می‌کند. اما اگر به هر دلیلی بچه‌تان شب دیر وقت خوابیده، بعضی از روزها می‌توانید به او اجازه بدهید که دیرتر بیدار شود و کمی دیرتر به مهد کودک برود.

نهادهایی که در غیبت پدران و مادران از بچه‌ها نگهداری می‌کنند، یک خدمت اجتماعی انجام می‌دهند، اما چند سالی است که جنبه آموزشی تربیتی این نهادها نیز توجه بسیاری از متخصصان آموزش و پرورش را به خود جلب کرده است. کم کم، حتی در میهن ما نیز نظارت بر کار مهدهای کودک جدی‌تر و افزون‌تر شده است. بسیاری از سرپرستان و خانم معلمهای مهدهای کودک دوره‌های آموزشی خاصی را می‌گذرانند. ساختمان، وسایل، میز، صندلی و دیگر تجهیزات مهدهای کودک را در ابعادی می‌سازند که برای کودکان خردسال قابل استفاده است.

بچه‌های خیلی کوچک (۲ تا ۳ ساله‌ها) معمولاً در روزهای اول بازیهای گروهی را بلد نیستند و ترجیح می‌دهند که به تنهایی بازی کنند. با این همه، خانم معلم کم‌کم شرکت در بازیها و فعالیتهای دسته جمعی را به همین بچه‌های کوچک هم می‌آموزند. بعضی از بچه‌ها از بازیهای گروهی چندان خوششان نمی‌آید و ترجیح می‌دهند که دور خانم معلم حلقه‌بزنند و به قصای که او تعریف می‌کند یا سرود و ترانه‌ای که یاد می‌دهد گوش فرا دهند. هر کودک بر حسب خلق و خوی خاص خود عاداتی که از خانواده به ارث برده، واکنش نشان می‌دهد، اما سازش با محیط مهد کودک هرچه طولانی‌تر و مشکلات هر چه بیشتر باشد، در ضرورت وفایده مهدکودکها نمیتوان تردید کرد. بعضی از پدر و مادرها می‌گویند: "در مهد کودک خواندن و نوشتن که یاد نمی‌دهند، پس چرا بچه را از خانواده جدا کنیم؟" البته در مهد کودک خواندن و نوشتن یاد نمی‌دهند، اما



چیزی یاد می‌دهند که از هر درسی مهم‌تر است: هنر زندگی در جامعه.

البته نخستین روزهای مهد کودک برای فرزند شما هم چندان آسان نخواهد گذشت، او در خانه تقریباً همیشه تنها بوده است، تنها در کنار بزرگترها، تنها در کنار برادران و خواهران بزرگتر یا کوچکتر از او. آنچه او از روابط انسانی می‌داند، پیوند و گفتگویی است میان او و مادرش میان او و خانواده‌اش. نخستین بازیهای او تنها با حواس پنجگانه او سر و کار داشته‌اند: ارزش اسباب بازی کوچکی که صدا می‌دهد است تماس با موهای نرم یک عروسک یا خرس پشمالو مزه یک بازیچه پلاستیکی که کودک مدام آن را به دهان می‌برده است. کمی بعد، کودک به بازیهای می‌پردازد که در آنها تقلید نقش

به حرفهای دیگران هم باید گوش بدهد. مفهوم جمع و جامعه را کودک در بازیهای جمعی یاد می‌گیرد، بویژه در بازیهایی که به سازماندهی کوچکی هم نیاز دارند، و هرکس باید وظیفه خاصی را انجام دهد. تدارک یک جشن تولد در مهد کودک و کودکان، چیزهای مهمی به کودک می‌آموزد که شاید هرگز در محیط کوچک خانه نیاموزد.

بزودی روزی می‌رسد که وقتی کودک می‌خواهد برود با دوستانش بازی کند، خیلی جلدی می‌گوید: "کاردارم... می‌روم کارکنم...". بازی برایش به یک نیاز حیاتی بدل می‌شود. در سایه بازی گروهی، احساس مسئولیت، ضرورت انجام وظیفه، احترام به حق دیگران، نوآوری و ابتکار و رقابت با دیگران را می‌آموزد. کم‌کم می‌فهمد که در بازی برد و باخت هست، و قرار نیست که او همیشه برنده بشود، و اگر بازنده شد نباید گریه کند یا نومید شود. ایر هم یک درس بزرگ اجتماعی است. در مهد کودک است که "انسان اجتماعی" زاده می‌شود. ◀ لطفاً ورق بزنید

عمده‌تری دارد: سعی می‌کند مثل مادرش آشنیزی کند، برای عروسکش لالائی می‌خواند، خودش را به خواب می‌زند، با اشیاء و عروسکها به همان زبانی سخن می‌گوید که پدر و مادرش با او می‌گویند. در این مرحله، در واقع کودک سعی می‌کند خودش را به جهان بزرگترها برساند. اما در مهد کودک، کودک چیز مهمتری را می‌آموزد: بازی با دیگران. این بازی همان است که ما بزرگترها نیز تا آخر عمرمان بدان مشغولیم. مگر زندگی اجتماعی، یک بازی مشترک با دیگران و جامعه نیست؟

و اما "بازی با دیگران" یعنی تقلید از دیگران، یعنی انجام کاری مشابه کار دیگران یعنی قبول قوانین و مقررات بازی. بدین سان کودک می‌آموزد که از برخی اصول و مقررات بازی باید اطاعت کند، وگرنه دیگران به بازی‌اش نمی‌گیرند و او تنها می‌ماند. گذراندن این دوره آموزشی به نفع کودک است، چرا که در جامعه نیز تنها کسانی تنها می‌مانند که نمی‌خواهند از قوانین و مقررات عمومی جامعه اطاعت کنند.

و درسهای گرانبهای دیگر...
به دلایلی که برشمردیم، برنامه آموزشی مهد کودک نخست با بازیها و فعالیتهای فردی آغاز می‌شود: کودکان نقاشی می‌کنند، با مپره‌های پلاستیکی خانه می‌سازند، با موم عروسک و مجسمه می‌سازند و...

آن گاه تمرینات زبانی و کلامی آغاز می‌شود. کودک نخست به پرسشهای خانم معلم جواب می‌دهد اما به جوابهای دوستان خود گوش نمی‌دهد. چند ماه طول می‌کشد تا او دریابد که عضوی از اعضای یک گروه است، و کم‌کم می‌آموزد که تنها خودش نباید حرف بزند، بلکه



در مهد کودک، در تمرینات زبانی و کلامی کودک کلمات تازه‌ای یاد می‌گیرد، و به یاری این کلمات روابط تازه‌ای با دوستان خود برقرار می‌سازد. خانم معلم‌های کودکانها از طرز حرف زدن کودکان خیلی زود به تربیت خانوادگی آنان پی می‌برند. کلمه و کلام در روابط انسانی ابزار بسیار مهمی است. کودکانی که در مهد کودک هنوز مثل "نی‌نی کوچولوها" حرف می‌زنند، خیلی دیرترودشوارتر از دیگران با محیط اجتماعی خو می‌گیرند، چرا که ابزار لازم برای ایجاد ارتباط را ندارند. پدران و مادران باید این نکته ظریف را بدانند که کودکان بیشتر به یاری زبان و کلام بر دوستان خود مسلط می‌شوند، نه با نیروی بازو. در جمع کودکان، آن که بهتر حرف می‌زند و تسلط بیشتری بر کلمات دارد، بر دیگران هم مسلط است و معمولا "خیلی زود نقش رهبری را بر عهده می‌گیرد.

خانم معلم‌ها، تمرینات زبانی و کلامی را معمولا "بر اساس مشاهدات عینی روزمره تنظیم می‌کنند. اما در کلاس بزرگترها (۵ تا ۶ ساله‌ها) عمداً مسائل جدی‌تری نیز مطرح می‌شود. بسیار دیده شده است که برخی از کودکان پنج ساله حتی در باره انسانهای غارنشین یا آتشفشانها و موشکها و کشتیهای فضایی اطلاعات بسیار جالبی دارند. نباید کودکان را دست کم گرفت. نباید افق دید و تفکرشان را محدود کرد. موضوعی که خانم معلم برای تمرینات زبانی و کلامی بر می‌گزیند، هرچه باشد، در هر حال کودک را به تفکر وامیدارد که مقدمه‌ای بسیار مفید برای مطالعه است.

کودک در مهد کودک می‌آموزد که پدر و مادر او، آشنایان او، درست شبیه کسانی هستند که او قبلا آنها را می‌شناخت، و این هم کشف بزرگی است که نخست کودک را به حیرت وامیدارد. این کشف بزرگ، نخستین





گام است در راه بریدن کودک از محیط تنگ و کوچک خانواده، و پیوستن او به خانواده بزرگ جامعه. کم کم احساس می‌کند که نه تنها به پدر و مادر خود، بلکه به دیگران نیز نیاز دارد. می‌کوشد که به دیگران نزدیک شود. دوست دارد که مورد تاءیبید و مهر و محبت خانم معلم خویش قرار گیرد.

سعی می‌کند که خانم معلم از او خوشش بیاید. در بازیهای جمعی، مقررات را راحت‌تر می‌پذیرد، با سنتهای ملی، با ملت خود آشنا می‌شود، در برخورد با دیگران، به اشتباهات خود پی می‌برد، و می‌فهمد که در هر موردی و همیشه حق با او نیست، برخالتهای خود پیروز می‌شود، روحیه کمک به دیگران را می‌آموزد، و سرانجام روزی به مادرش می‌گوید: "نه، مامان، این طور نیست... خانم معلم ما می‌گوید که..."

آن روز، روزی است که پدر و مادر می‌فهمند فرزندشان دیگر یک "کوجولو" نیست. امتحان مهدکودک را پیروز و سربلند پشت سر گذاشته و سال دیگر می‌تواند به مدرسه برود، یعنی به جای مقدسی برود که قلمرو آموزش در آنجا تنها تجربیات و آموخته‌های محدود پدر و مادر و خانواده نیست، بلکه آموخته‌های

هزاران ساله همه بشریت است. تا رسیدن بدین قله می‌باید از تپه کوچک و دل‌انگیز مهد کودک بگذریم: تپه سرسبز کودکی هایمان!

